



شماره
۷۴۵
فهرست



1459

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

۱۲

که در بحر کوی خندان قطره پیر با بصفت خاکیست که در خلق را ملک است و خداست که درشت را غرور و بزرگوار
درشت بنام و مثل در کارخانه خدا را آوری در کارخانه خدا را آوردن کار را در کس نیست کسی باید بشناسد
که از علم و جواد آید داشته باشد و جدا هر کس سر چیز را چه دانست که به زلف با رخ من آری چون بری
شهر سر چوب بانه است و سر آید ام و حجب چه دانست چون چشم در درشت غلط است پس من فضل چون
و خدا در راه الهی این شاکت را خدا را زد کند تا پیچ جزو جزوت بر کند این شاکت را بعین آورد که
یوم دین چون حق شد و این شاکت را قارون از لیبج آورد تا با نایب تخت بر زمین فروفت این شاکت را
اورد که پیش بر مغرور خورشید چو ل کردید این شاکت را عداوندی نمود که اسحق انرا از با خود دور کردید
لعیم این شاکت را آورد که از هر در لعیم محرم شد و چون از غلط این شاکت را آورد که در در و غفلت این شاکت را
برخت چون آورد که در هر جنم سر نون افتاد این شاکت را چون زاع و بوم دان که از اواز شان خدا
میت و در این شاکت ای بی کار باقی مرا چنان گمان بود که جنت ال مقام را یافته که به حرف لعیم راه
و این چنان سر شد که دعوی آن آنا است بر آب فروخته است زیرا که فروختن اگر در روز بار بار اندیختی
شبهه پس کردن و شغل قضا و وزاری بود با و چون در این قهر الهی چو بتدلم اعدا و المصداق فاشتم
فاغ قاتم فی الیم با تم کذب با یاس و کار از غنا غفلت اندک رفت نمیدانم عاقبت بر چه بگذرد پس هر که
این است و در این شاکت از سر بر چرخ انجام فروختن و عداوتی اگر بخوان کار میری عسر بر از این
کار نیست و این گمان ندارد که بدی در مبدل پرواز نهان و در جنت جزو و ضلالت دیده نشود چو ل
سخت بود باش و حجت خود من کن و حجت مجو و جبر و جبر ملک که از بر معجزه جنت و در ملک او افزون
کردید باش اول حجت را امتحان کن الطافه غیرا اول حجت را شکر دان کن تا بدانی که اهر شکر خانه و بدانی
که خدا شکر را با جاکه نوست و بدانی که هیچ عاقل در زمین را در میان سراج بر چنین نفلند و هیچ اکبر
بنا بر گاه نرزد این است که لکان و هم و پندار افات که و چون امیر لعین ندای آنا خیر نه خفتن من نار
و خفتن کن طین داده و عفت امیر همین دعوی طال بود و این من رفیق منور است احوال و بدان
که سرین زیر جزو بر سر نهان چون بزرگوار و اورا امتحان کن از اب در زمان سر کین ملک کردید و این گمانات
بنا بر گاه نرزد این است که لکان و هم و پندار افات که و چون امیر لعین ندای آنا خیر نه خفتن من نار
و خفتن کن طین داده و عفت امیر همین دعوی طال بود و این من رفیق منور است احوال و بدان
که سرین زیر جزو بر سر نهان چون بزرگوار و اورا امتحان کن از اب در زمان سر کین ملک کردید و این گمانات

